**باسمه تعالی**

خارج اصول

۳۱/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**اصل در اوامر شارع مولوی یا ارشادی بودن است**

بحث در این بود که آقایان تعبیر کردند که اصل در اوامر شارع این هست که مولوی باشد و ارشادی نباشد خب یک توضیحی را جلسه قبل در مورد مولوی و ارشادی دادیم این توضیح را یک مقداری تکمیل کنم یک نکته‌ای یادم رفت دیروز عرض کنم آن این است که مولوی در واقع آن معنایی که به نظر می‌رسد برای مولوی این هست که آن چیزی که شارع در آن داعی مستقلی ایجاد می‌کند برای مکلف امری که برای ایجاد داعی مستقل صادر می‌شود ولی چون غالب مکلفین داعویت‌هایشان به تبع ثواب و عقاب هست از این جهت معمولاً امر مولوی امری است که ثواب‌دار باشد یا عقاب‌دار باشد والا اصل مولویت قوامش به ثواب و عقاب نیست ولی یک ملازمه غالبیه بین مولویت و ترتب ثواب و ارشادیت و عدم ترتب ثواب هست به این بیانی که عرض کردم البته مرحوم آقای مظفر ایشان عقیده‌اش این هست که اوامر غیریه ولو مولوی هم باشد ثواب‌آور نیستند و برایش ثواب نیست ما خیلی وجه این کلام را متوجه نشدیم که چطور با وجودی که مولوی هست ثواب‌آور نیست یک موقعی ما اصلاً وجوب شرعی مقدمه را انکار می‌کنیم خب این یک بحث است ولی با پذیرش وجوب شرعی غیری مقدمه بگوییم که با وجود اینکه وجوب غیری هست این مجرد اینکه غیری هست باعث می‌شود ثواب نیاورد ثواب مترتب بر تأمین مصلحت شارع نیست تأمین یک شیئی که ملاک مستقل داشته نیست ثواب به خاطر امتثال امر مولاست و وعده‌ای که خداوند در مورد امتثال داده حالا چه ما قائل به استحقاق بشویم که خب واضح هست استحقاق آن چیزی که عقل حکم می‌کند به استحقاق ثواب به اعتبار این هست که امتثال و اطاعت امر مولا ثواب‌آور است اگر قائل تفضل هم بشویم و

بگوییم که چون شارع وعده داده با این حال ثواب مترتب می‌شود شارع به طور کلی گفته که من ثواب می‌دهم به خصوص بنابر تفضل خیلی از ثوابهایی که مستقیماً بر مقدمات داده شده را خیلی راحت می‌شود تصویر کرد در روایات هست که شما که می‌خواهید زیارت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) بروید بر هر قدمتان ثواب داده می‌شود و این خب خیلی راحت‌تر روی این مبنایی که اصل استحقاق ثواب را به جهت وعده شارع بدانیم که خب واضح‌تر است.

خب حالا اصل قضیه این هست که امر مولوی امری است که داعی مستقل در مکلف ایجاد می‌کند و امر ارشادی داعی مستقل ایجاد نمی‌کند ببینیم وجه این مطلب چی هست؟ یک بیانی هست که در کلمات خیلی از این آقایان وارد شده به آن اشاره می‌کنند مقام مولویت اقتضاء می‌کند که اصل مولویت باشد یا مثلاً مولا بما هو مولا وقتی امری که از آن صادر می‌شود باید مولوی باشد مولا بما هو شارعٌ اگر امری از آن صادر می‌شود باید مولوی باشد این تقریب اول، تقریب چیزی از آن اثبات نمی‌شود چون شارع مقدس شئون مختلفی دارد هم مولا هست هم شارع است هم معلم معارف هست هم مزکی هست هم واعظ هست «یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ» (الجمعه, 2) معلم حکمت هست و شئون مختلفی شارع مقدس دارد اینکه ما بگوییم که این امر از شأن مولویت مولا صادر شده است مصادره به مطلوب از کجا ما می‌گوییم می‌گوید امری که از مولا بما هو مولا صادر شده باشد کی می‌گوید این امر از مولا بما هو مولا صادر شده باشد؟ بحث‌ما سر همین است که آیا این امر ناشی از شأن مولویت مولاست؟ یا ناشی از شأن مولویت مولا نیست این بیان که اثبات نمی‌‌کند که اگر جایی شک کردیم که این امر از چه شأنی از شئون مولا صادر شده شما حمل کنید که از شأن مولویت است بله یک بیان دیگری در کلمات بعضی‌ها‌وجود دارد غالباً می‌خواهند بگویند که از آن شأن مولویت صادر می‌شود آن یک بیان دیگر است یک تعبیری که در ایضاح الفرائد دیدم تعبیر می‌کند که «مضافا الی امکان ادّعاء کون غالب الأحکام الإلزامیّة للشّارع مولویّة شرعیّة» آن کلمه الزامیة هم را هم قید کرده البته حالا این درست هست یا درست نیست آن را باید در موردش صحبت می‌کنیم ولی خب این تقریبی

است ولی مجرد اینکه در این کلمات هست مقام شارعیت یک چنین مطلبی را اقتضاء می‌کند خب بحث سر این هست که آیا این امر از مقام شارعیت صادر شده یا از مقام شارعیت صادر نشده؟ مقام متکلّم به این امر منحصر در مقام شارعیت نیست که ما این بیان را بیاوریم این است که این بیان خیلی نکته خاصی را اثبات نمی‌‌کند یک موقعی یک تقریب دیگری اینجا وجود دارد آن تقریب این هست که اطلاق مقامی اقتضاء مولویت می‌کند یک تعبیری بود که در کلام آقای فانی وارد شده بود که آن هم باز اطلاق مقامی به این اعتبار باز هم روی تقریبی که دارد می‌گوید شارع بما هو شارع اگر امر مولوی از او صادر بشود این مؤونه‌ای ندارد ولی اگر بخواهد امر ارشادی از او صادر بشود این مؤونه زائد می‌خواهد نیاز به بیان جدید دارد بنابراین اگر بیانی از شارع وارد نشد اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که همان. خب اینها اصلش همان إن قلت‌ای در بیان قبلی گفت این هم با مشکل مواجه می‌شود که کی گفته مولا این امر از شأن مولویت مولا صادر شده باشد اینها همه اول الکلام هست یا یک تعبیر دیگری در لا بلای فرمایش آقای خوئی جایی دیدم وارد شده آن هم اطلاق مقامی را ایشان به کار برده بودند البته در مقام بیان اصل استدلال نبودند بلکه در مقام بیان این بودند که در بعضی موارد این قانون ... کلامی که از آقای تبریزی دیروز نقل کردم که در جایی متعلق امر مشکوک باشد نمی‌‌دانیم متعلق چیزی هست که «لا یصلح الامر به الا ارشاداً» یا متعلق چیزی هست که «یصلح الامر به مولویاً» اینجا با اصالة المولویة نمی‌شود تعیین متعلق کرد آن عبارتی که آقای تبریزی داشت که عرض کردم که این عبارت از کلام آقای خوئی هست آقای خوئی مکرر در بحثهایشان این مطلب را آوردند در دراسات هست هدایة الاصول هست چیزهای مختلف این هست ولی حالا من عبارت مصباح الاصول، ج1، ص483، به یک تناسبی می‌گویند که این ظهور امر در مولویت نمی‌‌تواند تعیین متعلق کند این تعلیلی که گفتند «إذ لیس ظهور الأمر فی المولویة ظهوراً وضعیاً لیکون قرینة علی تعیین المتعلق، بل هو ظهور مقامی ناشئ عن کون المتکلم فی مقام الجعل و التشریع، فلا یصلح للقرینیة علی تعیین المتعلق» تعبیر می‌کنند حالا اصل این بحثش را بعداً

می‌کنیم آیا این تفکیک درست هست درست نیست آن را بعداً ولی اصل اینکه ظهور امر در مولویت یک ظهور مقامی است «ناشئ عن کون المتکلم فی مقام الجعل و التشریع» خب بحث سر این هست که آیا اصلی داریم اقتضاء کند که متکلّم در مقام جعل و تشریع هست یا اصلی نداریم بحث سر این هست که آیا یک چنین اصلی داریم یا اصلی نداریم بنابراین اینجا می‌گویم عرض کردم در مقام استدلال بر این مطلب نیست که ظهور امر در مولویت از کجا ناشی می‌شود دیگر این ظهورش ظهور مقامی است اما حالا منشأش چی هست دلیلش بر این مطلب چی هست این را در این مقام نیستند خب اینها بیانات خاصی نیست که بشود با این بیانات مطلب را اثبات کرد آن چیزی که یک مقداری تقریب را فنی‌تر ... یک موقعی هست ما اصلاً استدلال نمی‌گوییم می‌گوییم ما چنین ظهوری می‌فهمیم این که اثبات نمی‌شود کرد یک کسی که می‌فهمد ما بگوییم نمی‌فهمیم آن دید که باید وجداناً‌آیا چنین ظهوری آیا ما درک می‌کنیم وجداناً درک نمی‌کنیم اگر استدلال هم بخواهیم برایش بیاوریم که خب هیچ. یا بعضی استدلالات خاصی که گاهی اوقات این هست در کلام ملّا علی نهاوندی تعبیر می‌کند که حمل امر بر ارشاد «اجتهاد فی مقابل النص» می‌گوید «و یمکن کون امره مولویا فیحمل علیه لانه هو الاصل و حمله علی الارشاد اقتراح و اجتهاد فی مقابل النص کما لا یخفی‏» خب اینها بیانات فنی نیست خب بحث سر این هست که چرا ظهور دارد یا ندارد؟ ایشان می‌گوید که خب اگر بخواهید حمل بر چیز کنید اجتهاد در مقابل نص است یعنی با فرض پذیرش که خب مسلم است اگر کسی ظهور را قبول، تازه اجتهاد فی مقابل النص تعبیر می‌کند که یک نوع مسئله ابهام‌آمیزی است مراد از اینجا نص یعنی اعم از ظاهر و نص حالا تعبیرش بما از مسامحه تعبیری که اینجا به کار رفته آن خیلی مهم نیست ولی آن بنده خدایی که حمل بر ارشاد می‌کند ظهور را منکر است نه اینکه در مقابل نص بخواهد اجتهاد کند و امثال اینها حالا اینها بیانات فنی نیست. آن بیانی که که یک کمی جنبه فنی‌تر می‌تواند به آن بدهد آن بیانی که از قاعده التأسیس اولی من التأکید استفاده شده بود که این در مصادر الحکم الشرعی مال شیخ علی کاشف الغطاء در همین بحث به اینکه «قد أشتهر

عنهم أن التأسیس أولی من التأکید و ذلک لکون مقام المولی یقتضی اعمال مولویته بالإنشاء للحکم الشرعی لا تأکید حکم العقل» این دوتا را با هم بحث مقام مولویت را آورده بود هم قاعده أنّ التأسیس اولی من التأکید را مطرح کرده بود خب حالا آیا این قاعده به این بحث ما ارتباطی دارد یا ندارد ما در جلسات قبل اشاره کردیم که بحث ما یکی در جایی هست که یک امری صادر شده باشد امر دومی عین همان امر اول وارد شده باشد بحث این است که آیا این امر دوم را باید تأکید گرفت یا باید تأسیس گرفت و مثلاً متعلق را یک قیدی برایش بزنید مثلاً اگر گفتند اغتسل در شب لیلة القدر یک دلیل دیگر گفت اغتسل فی لیلة القدر ما می‌گوییم این اغتسل دوم یعنی دوبار غسل کن اصل الغسل را می‌گیرد این مرة ثانیة یک چنین قیدی باشد یکی این بحث هست که در جایی که عین لفظ تکرار می‌شود چه حکمی دارد یکی در جایی که یک امری هست که ما نمی‌‌دانیم مولوی است یا ارشادی است حالا یا ارشاد به حکم عقل ممکن است بدانیم مثل فرض کنید امری که به مقدمه هست اگر ما گفتیم که مقدمه واجب امکان وجوب دارد ولی دلیل اثباتی باید داشته باشیم خب بحث این هست که امر کرد به اینکه تطهر للصلاة بحث این است که این امر تطهر للصلاة امر شرعی مولوی است یا امر ارشادی هست ارشاد به حکم عقل است این یک جور است یک جور دیگر اینکه جایی که امر مردد بین این باشد که مولوی باشد یا ارشاد به جزئیت و مانعیت و شرطیت و امثال اینها باشد خب اینها همه این صور را به اصطلاح ما می‌گیرد و قبل از اینکه این بحث را ادامه بدهم این نکته را هم اشاره بکنم در آن بحث سابق که می‌گفتند مقام مولویت اقتضاء می‌کند آن بحث مقام مولویت این صورتی را که امر دائر بین این هست که مولوی باشد یا ارشاد باشد به جزئیت و مانعیت خب آن را طبیعتاً‌نمی‌‌تواند تبیین کند چون مقام مولا فقط بیان احکام تکلیفیه که نیست بیان احکام وضعیه و جزئیت و شرطیت و مانعیت و اینها همه اینها مقام اولویت مولاست دیگر آن این صورت را ...

پرسش: امر به مقدمه هم هست ... پاسخ: نه امر به مقدمه می‌گویند ارشاد به حکم عقل است اگر چیز باشید از ناحیه مولویت مولا اقتضاء نمی‌‌کند آن مولویت ... حالا بنابر اینکه ما امر به مقدمه را بخواهیم به حکم عقل بگیریم

پرسش: یعنی مقدمه قبلاً اثبات کردیم بعد امر می‌شود؟ پاسخ: بله مقدمه را اثبات کردیم بعد امر می‌شود بحث سر این هست که آیا این امر آیا ارشاد به حکم عقل است یا نه؟ اگر نه یک مقدمه شرعی باشد ارشاد به مقدمیتش بخواهیم بگیریم آن به اصطلاح داخل در همان قسم هست که در واقع تبیین ذی المقدمه است که ذی المقدمه ما به چه شکلی هست آن شئون شارع است ولی این خارج از بحث ماست بنابراین ما حالا آن آقایان هم که این استدلالات را آوردند در این مورد نیاورند نه اینکه در این مورد آوردند ولی می‌خواهم بگویم که اگر اصل در اوامر شارع این هست که مولوی باشد در اینجاها نیست این هم بگویم در بعضی استدلالات مثلاً در قاعده لا ضرر بعضی‌ها بعضی از معانی را استظهار می‌کنند می‌گویند مقام شارعیت اقتضاء می‌کند این معنی را. در حالی که این معانی مختلفی در قاعده لا ضرر برای لا ضرر هست همه‌شان متناسب با مقام شارعیت است حالا یکی‌اش چطور به مقام شارعیت ارتباط دارد چیزهای دیگرش ارتباط ندارد خیلی من متوجه نشدم اما حالا همین بحث التأسیس اولی من التأکید را عرض کنم التأسیس اولی من التأکید یکی در آنجایی که یک امری وارد شده باشد یک امر دومی وارد شده باشد خب اینجا ممکن است قاعده التأسیس اولی من التأکید شخصی که مطرح است آیا واقعاً ما چنین قاعده‌ای را داریم به طور کلی این طور هست که متکلّم که می‌خواهد تکلم کند حتماً مقیّد است ... حاج آقا تعبیر می‌کردند بعضی‌ها مقیّد بودند در حرف زدن کتابی که نوشتند گاهی صمدیه می‌نویسند که با کمترین الفاظ را معنی را افاده کنند تهذیب المنطق تفتازانی و امثال اینها خب آن یک سبک است ولی آیا سبک عرف متعارف این طوری هست که حتماً با کمترین الفاظ معانی را افاده کنیم این طور نیست بخصوص در مثلاً سخنرانی‌ها منبرهایی که اشخاص دارند بسته به مخاطب دارد هر چی مخاطب دیرتر مطلب را بگیرد نیاز به تأکید و چیز بیشتر هست بستگی دارد اولین بار است یا دومین بار است مثلاً در

روانشناسی می‌گویند که از تکرار مطالب برای بچه نهراسید بچه فراموش می‌کند و نیاز به تکرار دارد خیلی وقتها انسانها در آغاز تشریع به منزله بچه هستند و نیاز دارند به تکرار که مرتب باید تکرار بشود اینکه قرآن مرتب تکرار می‌شود مرتب می‌شود این همه تکرارهایی در آیات قرآن هست به دلیل اینکه این انسانها به هر حال آغاز آشنایشان با این طور معرفتهای جدید هست و این آغاز آشنایی نیاز دارد به تأکید و تکرار و امثال اینها این طور نیست که یک قانون عامی نه قانون عامی در مطلق محاورات داریم نه قانون عامی در خصوص محاورات شرعی داریم این هیچ از این حرفها خبری نیست تأکید هم یک نکته خیلی جالبی است درست هم هست این یک نکته، نکته مهمتر این هست که حالا فرض کردیم که غالباً افراد کلامی که به کار می‌برند کلام تأسیسی است کلام تأکیدی را کمتر به کار می‌برند. آیا این باعث می‌شود که ظهوری ایجاد کند یا در حدّ اشعار مطلب ایجاد کند چقدر بین کلمات تأسیسی و تأکیدی فرق هست فاصله هست آیا در حدّی هست که یک ظهور می‌دهد اشعار می‌دهد خب اینها نیاز دارد به یک بررسی و به اصطلاح آمارگیری تا بشود این حرف ... این دو نکته

پرسش: ... پاسخ: من می‌خواهم بگویم مولویت ناشی از چی هست؟ اگر اولویتی باشد باید ناشی از غلبه باشد اما از نکته دیگری که می‌خواهیم ما اولویت درست کنیم ... حالا این دو نکته، نکته سوم آن این است که اصلاً ببینید فرض کنید ما پذیرفتیم در متکلّمین معمولاً کلماتی می‌آورند که مفاد جدیدی افاده می‌کند خب صبحت این است آیا در جایی که یک کلام را تکرار کردند در خصوص این مورد هم نوعاً به معنای تأکیدی هست؟ یا نوعاً‌به معنای یک معنای جدیدی می‌خواهد افاده کنند یک قانون عام را که شما ... یک مطلبی مرحوم شیخ در بحث ظنّ‌آوری استصحاب دنبال کرده در قسمتی از رسائل که خوانده نمی‌شود در ادله استصحاب، وجه اول استصحاب این هست که استصحاب ظنّ می‌آورد و ظنّ حجت هست که مرحوم میرزای قمی استصحاب را از باب ظنّ حجت می‌داند به دلیل اینکه ایشان قائل به حجیّت مطلق ظنّ هست از باب انسداد خب شیخ آنجا یک بحث صغروی می‌کند که آیا استصحاب ظنّ می‌آورد یا ظنّ نمی‌آورد یک بحث

خیلی جالب آنجا دارد و اینکه چطور می‌شود که غلبه منشأ ظنّ می‌شود نکته‌ای که غلبه ظنّ می‌آورد را بیان کرده هم فرمایشی که مرحوم میرزایی قمی آورده جالب است هم فرمایش مرحوم شیخ آورده جالب است خیلی ببینید از بحثهای بسیار خواندی هست آن بحث آنجا به یک نکته‌ای اشاره می‌کند ایشان، ایشان می‌گوید که حالا من کلیت آن بحث را نمی‌خواهم وارد بشوم آن این هست که ایشان می‌‌گوید که اگر ما غلبه را که منشأ ظنّ هست می‌خواهیم دنبال کنیم یک موقعی مجموع یک جنس اعلی را در نظر می‌گیریم این مجموع من حیث المجموع را می‌خواهیم ببینیم که قالب‌شان به چه شکلی هست این یک جور است گاهی اوقات یک جنس ادنی را در نظر می‌گیریم یک مقداری دایره را تنگ‌تر می‌کنیم غلبه را در این می‌سنجیم گاهی اوقات از آن کمتر به یک دایره کمتری را. فرض کنید یک موقعی ما یک قانونی می‌خواهیم در مورد انسان، می‌خواهیم ببینیم آیا زید این کار را مثلاً انجام می‌دهد؟ ظنّ داریم به انجامش یا انجام ... یک بار کل انسانها را در نظر می‌گیریم که انسانها به طور کلی در شرایطی که مثلاً زید قرار گرفته چکار می‌کنند یک موقعی انسانها را در نظر نمی‌گیریم می‌آییم یک دایره محدودتر مسلمانها چکار می‌کنند غالباً یک موقع از آن هم تنگ‌تر می‌کنیم می‌گوییم مثلاً مسلمانان ایرانی چکار می‌کنند یک موقعی باز تنگ‌تر می‌کنیم مسلمان ایرانی طلبه چکار می‌کنند همین طور مرتب دایره را تنگ‌تر می‌کنیم و غلبه را در دایره تنگ‌تر می‌سنجیم بحث این هست اگر نسبت به دایره تنگ‌تر غلبه ثابت بشود دیگر غلبه‌های دایره‌های وسیع‌تر مؤثر نیستند هر مقدار که دایره غلبه‌ای که هست تنگ‌تر باشد و چیزتر باشد آن اثر مال آن هست اگر آن دایره‌های تنگ را ما نشناسیم خب یک دلیل وسیع‌تر اگر باز آن هم نشناسیم دایره وسیع‌تر همین طور تا آن میزان تأثیری که آن دایره‌های خیلی وسیع دارد نسبت به یک مورد خاص یک خیلی کمتر هست و خب این نکاتش هم آنجا مرحوم شیخ متعرض شده که اصلاً چرا غلبه تأثیر دارد نحوه تأثیرش چی هست و امثال اینها

پرسش: این هم قبول می‌کنند حاج آقا پاسخ: بله اصل مطلب، مطلب درستی هم هست

پرسش: خود شیخ جای دیگر حاج آقا نوعی را یک جور دیگر معنی می‌کنند؟ همان نوع موارد ... پاسخ: نه بحث ربطی به آن بحثها ندارد بحث سر این هست که غلبه چه تأثیری می‌گذارد؟ بحث لفظ نیست. نه بحث الفاظ نیست که نمی‌دانم ظنّ نوعیه یعنی چه؟ به آن بحثها کار نداریم بحث سر این هست تأثیر غلبه نوعیه به لحاظ نوع هست یا به لحاظ جنس ادنی است جنس اعلی است؟

پرسش: نوع در شخص مورد پاسخ: آن بحثها را اصلاً نیاورید آن بحثها را، آن بحثها ربطی به اینجا ندارد آنها هیچ

پرسش: نه نکته‌اش را پاسخ: نه آن نکته‌اش هم آن نیست اصلاً آن بحثها را دارید خراب می‌کنید بحث را اصلاً آن بحثها اینجا پایش را نکشید بحث سر این هست که اینکه ما می‌گوییم الظنّ یلحق الشیء بالاعم الاغلب، اعم اغلب در دایره‌ای که با مورد بحث ما یک مقداری بزرگ‌تر است یا خیلی‌بزرگ‌تر است هر چی آن دایره مورد نظر ما دایره‌ای که می‌خواهیم حکم را در آن ثابت کنیم با دایره‌ای که آمارگیری و غلبه را نسبت به او سنجیدیم نزدیک‌تر باشد از جهت سعه و ضیق آن حکم قوت بیشتری دارد و امثال اینها این نکته‌ای هست که مرحوم میرزای قمی متعرضش شده و مرحوم شیخ تأکید می‌کند بر آن با توضیحاتی که آنجا در مورد این مطلب در کلام مرحوم شیخ و میرزا وارد شده که حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم یک بحثهای مهمی هست در دلالت استغراق و در بحثهای فلسفه علم هم بحث مهمی است خیلی در کلمات شیخ و میرزا پخته‌تر از کلمات بسیاری از فیلسوفان علم در این زمینه است.

در ما نحن فیه هم ما در واقع یک موقعی به طور کلی نگاه می‌کنیم واژه‌هایی که متکلّمین می‌آورند آیا معنای جدیدی دارد واژه‌ای که بعد از واژه قبلی می‌آید معنای جدیدی دارد یا معنای جدیدی ندارد یک جور است؟

پرسش: تکرار آن واژه قبلی؟ پاسخ: نه صبر کنید یک موقع به طور کلی این طوری می‌گوییم واژه‌ای که بعد از واژه قبلی بیاید آیا معنای جدیدی دارد یا معنای جدیدی ندارد یک موقعی نه یک واژه‌ای که عین واژه قبلی باشد با این قید واژه‌ای که عین واژه قبلی باشد این حکمش چی هست؟ یک موقعی یک جور دیگری

معنی می‌کنیم واژه‌ای که بعد از واژه قبلی بیاید یا عینش باشد یا یک واژه‌ای باشد که بتواند دو معنایی است مثلاً مهر و محبت می‌گوییم محبت و مهر، من نسبت به محبت و مهر مشتاق هستم کلمه مهر می‌تواند به معنای خورشید باشد می‌تواند به معنای همان محبت باشد یک واژه‌ای باشد که بعد از واژه دیگر قرار گرفته تکرار او نباشد ولی یک واژه دیگری باشد که بتواند هم مفاد باشد و بتواند هم مفاد نباشد به اصطلاح اشتراک لفظی داشته باشد بنابر یک معنایش خب ببینید مجرد اینکه در نوع موارد متکلّمین واژه‌جدیدی می‌آوردند معنای جدید افاده می‌کنند این به خاطر این است که اصلاً واژه‌اش هم فرق می‌کند نکته‌اش این است که واژه جدید است معنای جدید است اما وقتی واژه جدید نباشد عین همان واژه باشد حالا این نکته را قبل از اینکه اینجا وارد بشوم این مطلب را بگویم اساساً‌اینکه غلبه دالّ بر ظنّ، یعنی ظنّ‌آوری هست به خاطر این هست که از غلبه ما علت مشترک را درک می‌کنیم ظنّاً و آن علت مشترک را در مورد مشکوک می‌بینیم بنابراین ظنّ می‌آوریم یعنی چه؟ ببینید فرض کنید که مثلاً ما نمی‌‌دانیم که آیا زید در تمام هفته درست می‌خواند یا روز تعطیل هم دارد؟ این را شک داریم می‌گوییم انسان، نگاه می‌کنیم می‌بینیم همه انسانها روزها تعطیلی دارند لا ینقطع کار نمی‌کنند می‌گوییم این انسانیت انسان اقتضاء می‌کند که تعطیلی هم داشته باشد این به دلیل این است که از استقصای موارد یک دلیل قطعی یا ظنّی که البته معمولاً‌این دلیلها ظنّی است چون استقصاء تام نیست دلیلها ظنّی است و ما ظنّ داریم که آن جهت مشترک که انسانیت انسان هست منشأ این هست که نیاز به تعطیل را به دنبال می‌آورد خب در مورد مشکوک هم آن به اصلاً آن مصداقی از آن کبرای کلی هست که ظنّاً حکم مستند به او هست بنابراین نتیجه می‌گیریم که ظنّاً‌حکم در آنجا هم ثابت است این در صورتی هست که ما بتوانیم احراز استناد به آن کلی کنیم خب حالا این را داشته باشید ما فرض کنید این را متوجه شدیم که در اکثر موارد متکلّمین معنای جدیدی را با واژه دوم افاده می‌کنند آیا این مستند به این هست که اصلاً متکلّمین از تأکید خوششان نمی‌‌آید دلشان می‌‌خواهد تأسیس کنند یا مستند به این هست که متکلّمین واژه جدید که می‌آورند معنای جدید افاده

می‌شود در اکثر موارد علت اینکه تأسیسی هست این است که احتمال تأکید اصلاً نمی‌‌رود چون اصلاً واژه جدید یک بار معنای تأکیدی ندارد تا این بحث بیاید ما بحث را باید در دایره‌ای قرار بدهیم که بار معنای تأکیدی داشته باشد یا به اعتبار اینکه دقیقاً عین همان لفظ است صلّ، صلّ یا یک واژه دیگری هست ذو معنین است که یکی از معنی‌هایش مرادف معنای قبلی هست و یکی از معنی‌هایش مخالف معنای قبلی هست ما در این دایره محدود باید استقراء‌را مطرح بکنیم آن استقراء در آن دایره وسیع خیلی کارساز نیست چون اثبات استناد تأسیسی بودن به نفس کلمه جدید آوردن آن امکان‌پذیر نیست حالا به تناسب این مطلب را عرض بکنم یک مغالطه‌ای وجود دارد مغالطه جالبی هم هست آن این است که می‌گویند بعضی از استقراءهای تام، آقایان می‌گویند استقراء تام یقین‌آور است ما می‌گوییم این مطلب هست که استقراء تام گاهی اوقات استقراء ممکن است تام باشد ولی یقین نیاورد هیچ چیز یقین به عدم هم ما داشته باشیم. چطور؟ توضیح اینکه ما استقراء تام که می‌خواهیم بگویم معنایش این است که آن مورد مشکوک را بگذارید کنار سایر موارد، تمام موارد را اگر استقصاء کردید اگر حکم به یک شکلی بود مورد هم باید بگویید مثل سایر موارد است دیگر والا اگر خود آن مورد را هم استقصاء کرده باشید که دیگر استقصاء کاره‌ای نیست از اول ... ما استقصاء می‌کنیم تا حکم یک مورد را به دست بیاوریم استقصاء تام یعنی استقصای تمام موارد غیر از مورد مبحوث عنه، استقراء ناقص یعنی بعضی از موارد غیر مورد مبحوث عنه. خب یک کسی می‌گفت که آدمی‌زاد ممکن است این استقراء ‌را بکند بگوید تمام کسانی که قبلاً مرده‌اند یا الان دارند می‌میرند یا بعد از این خواهند مرد آن غیر من هستند، من نمی‌دانم خودم می‌میرم یا نمی‌میرم بررسی می‌کنم می‌بینم خود را می‌گذارم کنار همه کسانی که مرگ سراغ‌شان آمده یا خواهد آمد این غیر من است پس من یک استقراء تام بگویم،‌بگویم المیت غیری. پس بنابراین که من میت نیستم بخواهیم این را نتیجه‌گیری کنیم که اصلاً میت متصف به وصف غیریت باشد

پرسش: یعنی همان طور همه انسانها می‌میرند می‌شود هم گفت همه انسانها که می‌میرند غیر من هستند پاسخ: غیر من هستند این طور. این چرا این استقصاء با این وجود اینکه استقراء تام هم هست جواب نمی‌دهد به دلیل اینکه ما می‌دانیم غیریت منشأ مردن نیست استقصاء علتی که حالا یا ظنّ می‌آورد یا یقین می‌آورد یا هر چی می‌آورد به دلیل کشف جامع مشترک است که صلاحیت دارد که این حکم مستند به او باشد من می‌دانم که این قطعاً مستند به او نیست

پرسش: اصلاً جامع مشترک هم نیست پاسخ: نه جامع مشترک است غیریت

پرسش: مشکوک و بین موارد باید جامع مشترک باشد نه بین موارد دیگر پاسخ: نه بحث این است که آیا المیت، من مستند به میتیت هستم یا نیستم؟ درست است؟

پرسش: درست است یعنی غیریت بین این شخص و دیگران نیست؟ پاسخ: لازم نیست باشد. یعنی بحث این هست که من اگر گفتم که میت این طوری تعبیر بکنم «کل من مات فهو غیری» پس میت به وصف غیریت متصف است پس بنابراین من جزء آنها نیستم این طوری بخواهید بگویید آن چیزی که منشأ مرگ می‌شود غیریت است

پرسش: یعنی اگر احتمالش بود که مرگ به خاطر این غیریت باشد پاسخ: غیریت باشد می‌شد چنین مطلبی استفاده کرد ولی آن احتمالش نمی‌رود اصلاً ببینید این استقرای که این طوری چیز می‌کنیم به دلیل اینکه این نکات غیریت و این چیزهای بازهای لفظی که هر جامع که آدم بتراشد اینها که نمی‌تواند مستند به او باشد یعنی استقراء یک مقداری ناشی یک سری درکهای قبلی انسان هست انسان یک سری درکهای قبلی دارد این درکها قبلی باعث می‌شود که بفهمد که این عنوان جامع می‌تواند حکم به او مستند باشد یا نمی‌تواند وقتی می‌گوییم آب در صد درجه به جوش می‌آید خب ما با توجه به نکاتی که داریم که جوشیدن مربوط به آب بودن آب هست صد مورد که امتحان می‌کنیم می‌بینیم هر صد مورد با شرایط مختلف در صد مورد در صد درجه به جوش آمد می‌فهمیم که این ناشی از آب بودن آب هست و امثال اینها ولی بعضی ویژگی‌هایی مثل فرض کنید مثال غیریتی که زدم خب پیداست که از این سنخها نیست.

خب حالا بحث من این هست که ما مراجعه کردیم دیدیم از یک میلیون مورد استعمال نهصد و نود هزار استعمالش تأسیسی است ولی این نهصد و نود هزار اکثریت قاطعش مواردی بودند که لفظی که به کار رفته هست اصلاً صلاحیت تأکید بودن نداشته پس بنابراین مجرد لفظ دوم بودن ممکن است منشأ تأسیسیت نباشد منشأ تأسیست این است احتمال غیر از این نمی‌رود امکان غیر از این ندارد پس اگر ما می‌خواهیم استقراء را دنبال کنیم باید در دایره مواردی که هم امکان تأسیس هست هم امکان تأکید هست هر دو را بیاوردید ببینیم در مواردی که محتمل الوجهین است آیا معمولاً تأسیس است یا معمولاً تأکید است هیچ چیز نمی‌شود چیز کرد و اینکه در آنجا ما بگوییم حتماً مستند به آن جهت جامع عام‌ترش است یعنی آن جامع دوتا آنجا عنوان داشتیم یکی اینکه اللفظ الجدید که این خواص‌تر است یکی اینکه لفظی که بعد از لفظ دیگر بیاید چه لفظ جدید باشد چه احتمال تأکید در مورد برود چه نرود این ممکن است مستند به جدید بودن لفظ باشد همین احتمالش هم باعث می‌شود که دیگر این استقراء کارآئی نداشته باشد

پرسش: حاج آقا نمی‌خواهد ایشان نمی‌‌خواهد در همان به قول شما نهصد و نود هزار مورد بگوید من قانون در می‌آورم و آن این است که ولو با قرینه اشکال ندارد ولی من در می‌آورم که صحبت که می‌کند تأسیس می‌کند ولو با قرینه بالأخره ... پاسخ: قرینه را چرا وسط می‌کشید

پرسش: یعنی همین که شما می‌گویید که یعنی معلوم است که اینجاها ... پاسخ: بحث سر این هست که آیا نفس تکلم متکلّم به این خاطر ... یعنی تمایل ذاتی‌اش این است که تأسیس بکند یا اینکه تحمل ندارد قید تأسیسی

پرسش: نه شما می‌گویید این نهصد و نود هزار را آدم باید بررسی کند ببنید که اصلاً قابلیت تأکید دارد یا ندارد؟ شاید قابلیت نداشته باشد حرف این است که ما ولو اینکه قابلیت نداشته باشد ولی کشف می‌کنیم از این موارد زیاد ولو اینکه اکثرش این طوری هست که ایشان اگر بخواهد صحبت کند نوعاً تأکیدی صحبت می‌کند پاسخ: همین را من دارم می‌گویم دقت کنید چرا؟ شما لفظ را دارید دوباره تکرار می‌کنید بحث سر این هست که وقتی علتش این هست ممکن است علت این

باشد چون نمی‌‌توانسته تأکید کند تأکید نکرد نه تمایل به تأکید ندارد چون این واژه اصلاً صلاحیت تأکید ندارد یعنی اینکه اکثر موارد لفظ صلاحیت تأکید ندارد و به خاطر همین تأسیسی هست آیا از این کشف می‌شود که من تمایل دارم یا ممکن است قاصر است

پرسش: نمی‌توانست جور دیگری بیاورید تأکیدی بیاورد؟ پاسخ: نه بعضی موارد هم تأکید کرده بحث سر این هست ببینید لفظ مؤکد هم آروده. ببینید ما صد هزار مورد داریم تأکید کرده نهصد هزار مورد داریم فرض کنید هشتصد و پنجاه هزار مورد داریم تأسیس کرده خب بحث این است که پنجاه هزار مورد دیگری هست آن مواردی که تأکید کرده چطوری بوده؟ یک لفظی آورده که صلاحیت داشته و تأکید کرده یا لفظی بعینه تأکید کرده یا مشابه بوده تأکید کرده امثال اینها. بحث این است که آن مواردی که تأکید نکرده به خاطر اینکه نمی‌‌توانسته‌است تأکید بکند تأکید نکرد چون لفظ صلاحیت نداشته یا امکان تأکید بوده با این حال تأکید نکرده این قابل اثبات نیست.

پرسش: خب همین، همین که از آن موارد کشف نمی‌کنیم که این آقا نوعاً‌می‌خواهد تأسیسی بیان کند ولو با قرینه خب اگر بخواهد کسی تأسیسی بیان کند باید قرینه بیاورد دیگر کلامش را طوری بگوید که قابلیت نداشته ... پاسخ: کلام یک کم دقت کنید

پرسش: این باید ثابت بشود که حاج آقا آن موارد تأسیسی مواردی هست که امکان تأکید نباشد ... ثابت کنیم پاسخ: بله همین را می‌گویم بحث من این هست شما مجرد اینکه

پرسش: همین که احتمالش را بدهیم کافی است ... پاسخ: کافی است

پرسش: احتمال این را بدهیم که از آن طرف غلبه در امکان تأکید نبوده کافی است در اینکه غلبه را ثابت کنیم ما باید ثابت کنیم که غلبه ... پاسخ: نه آن مواردی که هست این موارد امکان تأکید همه‌اش موارد مشکوک ماست شما در این دایره در مواردی که لفظ مکرر باشد

پرسش: یعنی همه مشکوک است؟ آنهایی پاسخ: نه این موارد را چیز کنید

پرسش: این موارد مشکوک است پاسخ: این مواردی که لفظ مکرر است یا لفظ می‌تواند بعد از ... باشد دایره را بیاورید این دایره آیا واقعاً همین است که معمولاً تأسیسی است اگر نگویید اینجا معمولاً تأکیدی است آن طرفش نیست

پرسش: اگر نوعاً در همان موارد محتمل ما کشف کردیم که اصلاً تأسیسی بود این طور دلیل می‌شود بر اینکه در موارد مشکوک باز دوباره یعنی سؤالم این است حتی برویم به آن حدّ اعلیش که بگوییم در موارد محتمل هم نوعاً تأسیس است این چه قانونی است که ما از این در بیاوریم که ... پاسخ: خب معنایش این است با وجود اینکه امکان تأکید داشته متکلّم تأکید نکرده بنابراین تمایل ذاتی متکلّمین به تأسیس است با وجود اینکه این دوتا راه وجود داشته چرا این راه را انتخاب کرده؟ ترجیح بلا مرحج که محال است این پیداست یک علاقه ذاتی وجود داشته که حتماً به طرف می‌رود

می‌گفت بنده خدایی بود بالای منبر غش می‌کرد همه‌اش طرف زنها غش می‌کرد این پیداست یک چیزیش می‌شود آن به آن زنها علاقه دارد این از این سنخ است خب حالا چرا ما این ... ولی اگر یک موقعی هست غش می‌کند طرف زنها به دلیل اینکه یک طرفش بیشتر است یک طرفش چیز نیست نمی‌تواند غش کند دیوار کشیده شده نرده دارد نمی‌‌تواند غش کند خب می‌افتد آن طرف دیگر. خب برای چی غش می‌کند آن طرف خب این طرف نمی‌‌تواند غش کند امکان غش کردن این طرف نیست بحث این است باید امکان طرفین باشد تا

پرسش: اگر ما کشف کردیم امام معصوم در نود و نه درصد تکلماتش حکم شرعی می‌گوید و در یک درصد تکلماتش پاسخ: نه آن باشد آن یک چیز دیگر است آن دو قسم است ما دو قسم داریم مطرح می‌کنیم یک بار گفتم اول دارم صورت اول مسئله را می‌گویم آن یک صورت دیگر آن را بعد می‌رسم آن یک صورت دیگری است که آن با این حکمش فرق دارد اصلاً مدلش فرق دارد بحث ما در این هست که یک واژه‌ای اگر وجود داشته باشد که این تکرار قبلی هست این عیناً تکرار قبلی هست آیا آن تأسیس است یا تأکید است؟ آن صورت دیگر

اصلاً مدلش فرق دارد اینها را نباید بحثهایش را با هم قاطی کرد این بود من اینها را تفکیک کردم تا در موردش جداجدا بحث کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»